# بررسی رمز اختلاف روایات درباب عدد و اعراض فقها ازاین دسته روایات

۴۷. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۱/۱۵) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه،۱۵ بهمن ۱۴۰۲ موضوع: بررسی رمز اختلاف روایات درباب عدد و اعراض فقها ازاین دسته روایات


- پیش‌گفتار(چکیده)
- وجه دیگر در آیه «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْه»
- پر فایده بودن بحث از رمز اختلاف در روایات عدد
- حمل اخبار عدد بر تقیه به جهت موافقت با روایات عامه توسط علامه مجلسی
- تاریخ عمل اصحاب به روایات عدد دربیان سیدبن طاووس
- اعتراض محقق اول به صدوق در قبول روایات عدد
- صاحب جواهر: استقرار مذهب بر عدم قبول روایات عدد
- حمل روایات عدد بر تقیه و القاء خلاف بین شیعه در کلام صاحب حدائق
- اشکال اول: جریان استدلال به پالایش تقیه مداراتی در تقیه القاء خلاف
- اشکال دوم: تهافت دو کلام صاحب حدائق؛ پالایش اخبار کذب یا پالایش اخبار تقیه؟
- اشکال سوم: عدم دلالت شواهد شش گانه روائی بر تقیه القاء خلاف
- چند ارزشی بودن احکام، ریشه اختلاف روایات و تفکیک آن از تقیه
- قاعده الجمع مهما امکن و تطبیق آن در نظام چند ارزشی احکام
- لزوم تبیین وجوه نفس الامریه روایات عدد

# پیش‌گفتار(چکیده)

**موضوع اصلی:**
بررسی رمز اختلاف روایات درباب عدد و اعراض فقها ازاین دسته روایات

**موضوعات فرعی:**
وجهی دیگر در آیه «فَمَنَ شَهِدَ مِنكُمُ?لشَّهرَ فَلَيَصُمهِ»
پر فایده بودن بحث از رمز اختلاف در روایات عدد
حمل اخبار عدد بر تقیه به جهت موافقت با روایات عامه توسط علامه مجلسی
تاریخ عمل اصحاب به روایات عدد دربیان سیدبن طاووس
اعتراض محقق اول به صدوق در قبول روایات عدد
صاحب جواهر: استقرار مذهب بر عدم قبول روایات عدد
حمل روایات عدد بر تقیه و القاء خلاف بین شیعه در کلام صاحب حدائق
اشکال اول: جریان استدلال به پالایش تقیه مداراتی در تقیه القاء خلاف
اشکال دوم: تهافت دو کلام صاحب حدائق؛ پالایش اخبار کذب یا پالایش اخبار تقیه؟
اشکال سوم: عدم دلالت شواهد شش گانه روائی بر تقیه القاء خلاف
چند ارزشی بودن احکام، ریشه اختلاف روایات و تفکیک آن از تقیه
قاعده الجمع مهما امکن و تطبیق آن در نظام چند ارزشی احکام
لزوم تبیین وجوه نفس الامریه روایات عدد

# وجه دیگر در آیه «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»

دیروز از بحث آیه «لتکملوا العده» سراغ روایات عدد رفتیم که مرحوم طبرسی فرموده بودند. در آخر جلسه آقا وجهی را فرمودند. که در آیه شریفه «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» مرجع ضمیر ماه بر میگردد. آن چه را که آیه ناطق است این است که هر کسی شهد الشهر، کل ماه را روزه بگیرد. «وَمَنْ كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ» غیر از شهر. کل شهر را روزه بگیرد، هر ک نتوانست کل شهر را روزه بگیرد کل شهر را در وقت دیگری از سال بگیرد. مفاد آیه این است. پس کسی که بخشی از ماه را نگرفت آیه از او ساکت است. «من شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان فی الشهر کله مریضا» چون دارد میگوید «فلیصمه»، «او علی سفر فی الشهر کله و لم یصم الشهر فعدة من ایام اخر».

**شاگرد**: چه دلیلی بر این اختصاص هست؟ چه ثمره ای دارد؟

**شاگرد۲**: یعنی میخواهد بگوید اگر بخشی از شهر را مریض شد کل ماه را ...؟

**استاد**: میگویند ساکت است.

**شاگرد۲**: مریض است، یعنی کل ماه مریض است؟

**استاد**: بله.

**شاگرد**: «فعدة من ایام اخر» به آن نمی خورد. خب میگوییم به آن تعداد بگیرد نه به «عدة من ایام اخر».

**استاد**: «یصمه» دارد. آن جا بود «ایام معدودات». بنابر اینکه نسخ نباشد، «ایام معدودات» میشود «ثلاثون من شهر رمضان». پس «ایام معدودات» را آیه قبلی داشت. بنابر عدم نسخ که قول مشهور است. حال «فمن شهد منکم الشهر» یعنی آن ایام معدودات، «فلیصمه»؛ یعنی آن شهر را که ایام معدودات است. «و من کان مریضا او علی سفر»، نه آن ایام معدوداتی که «یصمه». اگر این نشد «فعدة من ایام اخر». شمارهای غیر از آن ایام معدودات است.

**شاگرد**: بر فرض آیه به این صورت باشد، ثم ماذا؟

**شاگرد۲**: در «تکملوا العده» گفته بودند اگر یک روز روزه نگرفته بود باید همان یک روز را جبران کند، با این بیان دیگر «لتکملوا العده» ...نمیشود.

**شاگرد**: یعنی تنها موردی را شامل میشود که کلاً ماه را نگرفته است.

**استاد**: «ولتکملوا العدهٔ» به چه معنا است؟ یعنی کل ماه را نگرفته‌ای. «فعدهٔ من ایام اخر» تا آن ایام معدودات و عدهٔ کل ماه را کامل کنی.

**شاگرد**: آن وقت اکمال چه معنایی پیدا می‌کند؟

**استاد**: اکمال شبیه «اتموا الحج و العمرهٔ» می‌شود. اکمال به‌معنای اعمال است.

**شاگرد۲**: خلاف ظاهر است. ارتکاز عرفی از مریضی این نیست که احکامی داریم که برای دفعات است. وقتی مریض شدی همه آن‌ها بود ولو در چند دفعه مریض شدی.

**شاگرد**: منظور این است که یک ماه مریض شدی.

**استاد**: چیزی که من عرض کردم این بود که آیهٔ ساکت است از مواردی‌که کثرهٔ ابتلائش بیش از مفاد آیهٔ است. یعنی کثرهٔ ابتلاء در مرض و سفر، این است که دو-سه روز می‌رود. شما سفرهای کل مردم در ماه مبارک را ببینید. ببینید چند مورد است که کل ماه را مسافر هستند و کسانی که یکی-دو روز می‌روند. شما می‌گویید آیهٔ از این اکثر ساکت است.

**شاگرد**: ایشان می‌تواند جواب بدهد که وقتی سفر می‌کردند به این راحتی نمی رسیدند.

**استاد**: جوابش این است که اساس تشریع نماز قصر که برای مسافر است، برای سفرهای شغل یومیه است؛ «من ذهب برید، جاء برید فقد شغل یومه». یعنی اطراف مدینه با جاهایی که هشت فرسخ می‌شد، فراوان این سفرها صورت می‌گرفت. اطراف مدینه قرای بسیار زیادی داشت. خیبر کجا بود؟ اتفاقا فاصله اش زیاد بود. بین خیبر تا مدینه قرای بسیاری بود. این جور نبود که مسافرت‌های آن زمان یک ماه بشود. این احتمالی بود که ایشان مطرح کردند.

# پر فایده بودن بحث از رمز اختلاف در روایات عدد

اما برای «لتکملوا العدة» که در روایات آمده چه کار کنیم؟

**شاگرد**: دیروز فرمودید که روایات عدد اعراض شده، عبارت مرحوم سید را که از مرحوم مفید نقل می‌کنند که در سال سیصد و شصت و سه، فقها این روایات عدد را صحیح می‌دانستند و به آنها عمل می‌کردند. اسامی‌شان را اسم می‌آورند؛ مثل مرحوم ابن قولویه، مرحوم تلعکبری و ... . لذا این اعراض چه جور صورت می‌گیرد؟

**استاد**: ببینید در زمان سید بن طاووس ایشان می‌گویند احدی به آن قائل نیست. وقتی در زمان ایشان اینطور بوده، در زمان ما که به طریق اولی است.

**شاگرد**: از خصوص آن زمان چند آدرس فرستادم؛ بعضی از آنها معلوم بود که اگر تمام ماهها باری بود، شما از ماه رمضان گذشته بشمار. خیلی روایت در مورد «غمّ‌اًلشهور کلها» داریم.

**استاد**: دنبال فرمایش شما این است: روایات کامل شهر و عدد، که یک شهر را تام بگیریم، یک شهر را ناقص بگیریم؛ ای نه، چون شهر مبارک شهر فرض است و فریضه است باید تام باشد. به دلالتهای مختلفی که در روایات آمده است. خودش فی حد نفسه محل تدبی است باری کسانی که فقه کار می‌کنند. یعنی از عجائب موارد است. چرا عرض می‌کنم محل تدبر است؟ جلوترها هم گفته بودم. اگر اینها را در فقه دسته‌بندی کنیم خیلی نفع می‌بریم. جاهایی که از نظر خروجی کار و فتوا و عمل، به اختلاف و شتات منجر نمی‌شود؛ ولو در یک عصر خاصی. اما از نظر بحث سنگین، اینها باری فضای فقه و طلبگی خیلی پر فایده است. اینها را در فقه شماره بندی کنید تا راجع به اینها کار شود. الآن روایات عدد یکی از آنها است. یک دیدگاه معلوم است که اینها را کنار گذاشته‌اند. به تعبیر صاحب جواهر «استقر علیه المذهب» دیگر چه کسی می‌آید بگوید یک روز تام است؟! اینها یک امر بسیار روشن است. بسیار خب! پس چه کار داریم وقتمان را تلف کنیم؟! این مانعی ندارد. این یک جور دیدگاه است.

یک دیدی که من عرض می‌کنم این است: اتفاقا خوبی بحث همین است. حال که استقرار مذهب بر آن شده، ما از نظر علمی قرار نیست که با چالش مواجه شویم، حال می‌خواهیم بحث علمی کنیم درجایی‌که مسلم است بحث ما منجر به اختلاف فتوا نمی‌شود، رمز این همه مطالب سنگین در اینجا چیست؟ به‌دست‌آوردن رموز این اختلافات سنگین ما را در جاهای دیگری که می‌خواهد سبب تفاوت شود کمک می‌کند.

مثلاً در زخ بئر الآن می‌گویید کسی نمی‌گوید چاه نجس شد. می‌گوییم بسیار خب چه بهتر؟! حال که کسی نمی‌گوید آن را رها کنیم؟! نه، برعکس. در فضای فقه روی اینها باید بیشتر ساند بدهیم چون می‌خواهیم از آنها رموز اختلاف را به دست بیاوریم. آن جاهایی که سبب اختلاف است را به دست بیاوریم.

**شاگرد**: رموز اختلاف، یعنی اختلاف با ...؟

**استاد**: بله. اصل اینکه اینها پیش آمده است. مختلف هم هست. شبیه همانی که از مرحوم آسید علی نجف آبادی که مکرر عرض کردم. حاج آقا میفرمودند به نجف رفته بودند و میگفتند خطوط اساتید و مشایخ نجف را بیاورید، بعد میگفتند مبیضه را نیاورید. آن چه که پاک نویش شده را نیاورید. همان مسودهٔ را بیاورید. بعد این جمله بزرگ را گفتند؛ البته من کسی نیستم که نسبت به آسید علی چیزی بگویم. عالم بزرگی بودند. فهم خودم را عرض میکنم. این جمله ایشان دلالت دارد بر کمال علو علمی آسیدعلی نجف آبادی. خیلی چیزها در این حرف است. بعد از اینکه مسودهٔ را گفتند، چه گفتند؟ گفتند من از آن جایی که خط زدهاند و اصلاح کردهاند، بیشتر استفاده میکنم تا آن جایی که مطلب گفته اند. این جمله را یک عالم بسیار بزرگ گفته است. یعنی چه؟ یک عالم خودش اشتباه کرده و خط زده، اما شما میگویید آنها را بیاورید؟! خب او که اشتباه کرده، شما دوباره اشتباه میکنید؟! من باشم همین را میگویم. خب بروید مبیضه را بگیرید. خودش اشتباه کرده و خط زده، اما شما میگویید نه، آنها را بیاورید که من بیشتر استفاده میکنم؟! این است که آسیدعلی به امثال من میگویند متوجه نیستی که من چه استفادهای میکنم! یعنی چه؟ یعنی من دارم میبینم چه شد که آن را ونوشت؟ چه شد که برگشت؟ رمز اینکه اول اشتباه کرد چه بود؟ اینها خیلی اهمیت دارد. الآن هم در این فضاهای علمی رمزیابی اینها خیلی اهمیت دارد.

# حمل اخبار عدد بر تقیه به جهت موافقت با روایات عامه توسط علامه مجلسی

من سریع بعضی از اینها را می‌گویم. مرآة العقول، جلد شانزدهم، صفحه دویست و سی و دو همین بحث را علامه مجلسی دارند. ایشان می‌فرمایند:

> **عمل الصدوق في الفقيه بتلك الاخبار و معظم الاصحاب على خلافه و ردوا تلك الاخبار بضعف السند و مخالفة المحسوس و الاخبار المستفيضة و حملوا جماعة على عدم النقص في الثواب و إن كان ناقصا في العدد. لا يبعد عندي حملها على النقية لموافقتها لاخبارهم و إن لم توافق أقوالهم و في الخبر الثاني اشكالات من جهات اخر الأولى الثلاثمائة و ستين لا يوافق السنة الشمسية و لا القمرية الثانية خلق الدنيا في ستة أيام كيف صار سببا لنقص الشهور القمرية. الثالثة الاستدلال بالآية كيف يتم. و أجيب عنها بوجوه [1]**

ولو صدوق عمل کرده‌اند اما **«معظم الاصحاب على خلافه وردوا تلك الاخبار اما بضعف السند و مخالفة المحسوس»**؛ داریم ماه را می‌بینیم اما می‌گویم نه، با اینکه ماه شوال را دیدیم، خیلی هم روشن فردا را دوباره روزه بگیرید! **«و حملها جماعة على عدم النقص في الثواب و إن كان ناقصا في العدد»**؛ خب این حمل با برخی از آن‌ها مناسبت ندارد. لسان بعضی از آن‌ها اباء از این حرف دارد.

**«لا يبعد عندي»**؛ من این عبارت را خواندم تا نظر ایشان را ببینیم؛ **«حملها على التقية»**؛ خب می‌گوییم اهل‌سنت که قائل به این نیستند. **«لموافقتها لاخبارهم و إن لم توافق أقوالهم»**؛ در روایاتشان که هست کافی است تا این روایات عدد موافق روایات آن‌ها باشد. حال باید ببینیم که در صحیح بخاری، مسلم و مسند احمد، این روایت را آورده‌اند که «شهرا عیدین لاینقصان»، خود اهل‌سنت حمل می‌کنند که یعنی لاینقصان معا. «شهرا عیدین» عید فطر و عید ذوالحجه است. «شهرا عیدین» یعنی شهر مبارک و شهر ذی الحجه؟

**شاگرد**: در روایات عدد می‌گویند ذی القعده ناقص نمی‌شود.

**استاد**: بله، اینها به این صورت است. در صحیح بخاری، مسلم و مسند احمد به این صورت است. در صحیح بخاری که بیایی سندش نزد آنها تام است.

**شاگرد**: این جور که یادم میآید آنها غیر از عدد هم ترجمه کردهاند.

**استاد**: بله، چند جور است. مثلاً ً نووی در شرح صحیح مسلم میگوید «لاینقصان» یعنی «لاینقصان اجرا». اگر هم ناقص بود اما خداوند از حیث ثواب برای کسی که نمیگذارد. خدا برای او تمام حساب میکند. خلاصه تواليتی کردهاند. آیا منظور علامه مجلسی این است؟ یا نه، روایات دیگری هم دارند؟ من فعلاً ً همین در ذهنم هست.

---

[1] مرآة العقول ج ۳ ص ۲۱۸.

# تاریخ عمل اصحاب به روایات عدد دربیان سیدبن طاووس

بعد میفرمایند:

قال السيد بن طاوس- رحمه الله- في كتاب القبال ص ۵: و اعلم أن اختلاف أصحابنا في شهر رمضان هل يمكن أن يكون تسعة و عشرين يوما على اليقين أو أنه ثلاثون لا ينقص أبد الآبدين فانهم كانوا قبل الآن مختلفين و أما الآن فلم أجد ممن شاهدته أو سمعت به في زمانن و إن كنت ما رأيته أنهم يذهبون إلى أن شهر رمضان لا يصح عليه النقصان بل هو كسائر الشهور في سائر الازمان. و لكنني أذكر بعض ما عرفته مما كان جماعة من علماء أصحابنا معتقدين له و عاملين عليه من أن شهر رمضان لا ينقص أبدا عن الثلاثين يوما فمن ذلك ما حكاه شيخنا المفيد محمد بن محمد بن النعمان في كتاب لمح البرهان فقال: عقيب الطعن على من ادعى حدوث هذا القول و قلة القائلين به ما هذا لفظه المفيد مما يدل على كذبه و عظم بهته أن فقهاء عصرنا هذا و هو سنة ثلاث و ستين و ثلاث مائة و رواته و فضلاؤه و إن كانوا أقل عددا منهم في كل عصر مجموعون عليه و يتدينون به و يفتون بصحته و داعون إلى صوابه كسيدنا و شيخنا الشريف الزكي أبي محمد الحسيني ادام الله عزه و شيخنا الثقة أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه أيده الله و شيخنا الفقيه «بقية الحاشية في الصفحة الآتية» **[1]**

**«قال السيد بن طاوس- رحمه الله- في كتاب القبال ص 5: و اعلم أن اختلاف أصحابنا في شهر رمضان هل يمكن أن يكون تسعة و عشرين يوما على اليقين أو أنه ثلاثون لا ينقص أبد الآبدين فانهم كانوا قبل الآن مختلفين و أما الآن فلم أجد ممن شاهدته أو سمعت به في زمانن»؛** سید میفرمایند قبل از زمان ما بین علماء اختلافی بوده اما در زمان ما من احدی را نمیشناسم که مخالفت کرده باشد.

**«و لكنني أذكر بعض ما عرفته»؛** ببینید اگر این حرف سید نبود ما خیلی از چیزها را ندانستیم. از جانب سید بن طاووس واقعاً تراثی است. برای اینکه ما بدانیم شیخ مفید چه کار کردهاند.

شیخ مفید سه کتاب دارند. اولین کتابشان «لمح البرهان» است. در اینکه یکی از مشایخ خودشان را در کنند که گفته رؤیت کفایت میکند و ماه مبارک بیست و نه روز میشود. لمح البرهان را در در او نوشته اند. همین که گفته اند را در اینجا میگویند. مفید فرمودهاند: **«مما يدل على كذبه و عظم بهته أن فقهاء عصرنا هذا و هو سنة ثلاث و ستين و ثلاث مائة و رواته و فضلاؤه و إن كانوا أقل عددا منهم في كل عصر مجموعون عليه و يتدينون به و يفتون بصحته و داعون إلى صوابه كسيدنا و شيخنا الشريف الزكي أبي محمد الحسيني ادام الله عزه».** سید میگویند این کتاب شیخ مفید است. میگویند «مجموع».

دیروز من عبارت ایشان را خواندم که درست برعکسش فرموده بودند. فرمودند مشهور و علماء همه مخالف این هستند. این چه میشود؟ کتاب لمح دست ما نیست ولی دست خود سید بوده. خود سید

این کتاب را داشته‌اند. بلواسطه از آن نقل می‌کنند. دو جا؛ هم در اقبال و هم در فلاح السائل هم از آن نقل کرده‌اند. معلوم می‌شود که این رساله مفید در دست ایشان بوده.

بعدًا خود مفید در کتاب «مصباح النور فی علامات أوائل الشهور» از این عدول کرده‌اند. بعد هم در رساله جواب اهل الموصل خلاصه مصباح النور را اشاره کرده‌اند که نظرشان برگشته بود. ولی چیزی که عجیب است و آدم را به فکر او می‌دارد و باید روی آن تأمل کنیم، این است: فعلًا در کتاب مختصر ایشان خودشان هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند که من قبلًا نظرم این بوده. این آدم را به شک او می‌دارد که شاید «لمح» نزد سید بوده و انتسابش مورد خدشه باشد. چطور سید مطمئن بودند؟ ولی عباراتی که دارند ظهور در این دارد که برای خود شیخ مفید بوده و سید هم با آن تبحری که دارند مطمئن بودند. مثلًا کراجکی مخالف بودند و بعدًا موافق شدند. خودشان اشاره کرده‌اند. اما آیا در عبارات خود شیخ مفید هست که من قبلًا موافق بوده ای نه؟ نمی‌دانم. عبارتی از شیخ مفید پیدا کنیم که خودشان می‌فرمایند من قبلًا نظرم آن بود. **«و وجدتُ شیخنا المفید قد رجع عن کتاب لمح البرهان، و ذکر أنّه قد صنّف کتابًا سمّاه مصباح النور».**

---

[1] همان

# اعتراض محقق اول به صدوق در قبول روایات عدد

این مهم بودن این اقوال و عجیب بودنشان است. آن هم کلام شیخ صدوق. فعلاً این برای مرآة بود. در جواهر مرحوم صاحب جواهر جمله‌ای دارند. از جاهایی است که ایراداتی کردنی است. می‌فرمایند محقق اول صاحب معتبر عبارتی دارد که شاید تعریض به صدوق است. بعد می‌گویند هر چه صدوق گفته نباید ما بی ادبی کنیم. صاحب جواهر اعتراض کنند به صاحب معتبر.

> **وكأنه إليه أشار المصنف ببعض الحشوية ، لكن لا ينبغي ترك الأدب معه ، لأنه من أجلاء الطائفة ومن خزان آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم ، فهو أعلم بما قال وإن صدر منه ما هو أعظم من ذلك من القول بجواز السهو على المعصومين (ع) ووقوعه الذي من ضرورة مذهب الشيعة خلافه ، ونسأل الله العفو والعافية والمغفرة لنا وله ، فإنه الغفور الرحيم الرؤف الحليم العليم الحكيم.**[1]

**«وكأنه إليه أشار المصنف ببعض الحشوية، لكن لا ينبغي ترك الأدب معه»؛** من اینجا را برای این قسمتش نخواندم، برای اینجا خواندم: می‌فرمایند: **«لأنه من أجلاء الطائفة و من خزان آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم»؛** از صدوق تعبیری به خزان می‌کنند. واقعاً هم به شیخ صدوق می‌آید. بالای دویست کتاب دارند. همه چه کتاب‌هایی بودند.

**«فهو أعلم بما قال»؛** او بهتر می دانسته. **«وإن صدر منه ما هو أعظم من ذلك»؛** از کارهای جالب صاحب جواهر این است. ایشان می‌گویند به ایشان بی ادبی نکنید، خودش بزرگ است، ولو از این چیزی که شما می‌گویید بالاترش از ایشان صادر شده!

**«من القول بجواز السهو على المعصومين (ع) و وقوعه الذي من ضرورة مذهب الشيعة خلافه»؛** خب خود ایشان را ببینید!

**«و نسأل الله العفو والعافية والمغفرة لنا وله ، فإنه الغفور الرحيم الرؤف الحليم العليم الحكيم».**

**شاگرد**: حشویه که یک گروه کلامی هستند. چطور به شیخ صدوق تطبیق داده‌اند؟

**استاد**: کاربرد بیشتر حشویه در محدثین قشری گفته می‌شود. حال باز هم تفحص کنید. در خاطر من این است که الحشویه یعنی محدثین تحت اللفظی که فقط منحصر در لفظ هستند.

**شاگرد**: معلوم نیست منظورشان این باشد.

**استاد**: بله، ولی چون عبارت فقیه سنگین است و ایشان هم فرمودهاند «کانه اشار الیه المصنف».

---

[1] جواهر الكلام نویسنده : النجفي الجواهري، الشيخ محمد حسن  جلد : ۱۶ صفحه : ۳۶۵

# صاحب جواهر: استقرار مذهب بر عدم قبول روایات عدد

خود صاحب جواهر می‌گویند دیگر بر اینها استقرار مذهب شده و چیزی نیست که سر آن وقت صرف کنیم. برای آن توجیهاتی را می‌فرمایند. «وأغرب منه ما في من لا يحضره الفقيه»؛ اغرب اینها... . نه ما باید بررسی کنیم. به صرف اینکه بگوییم عجب! چقدر غریب است، کافی نیست. اینها برای سر رساندن بحث است. وقتی در بحث کلاس فقه خیز می‌گیری که چیزی را سر برسانی چیزی را می‌گویی و بعد می‌گویی چه حرف عجیبی است! خیلی خب، وقتی می‌خواهی یک مختار انتخاب کنی می‌گویی عجیب است. با عجیب بودن و غریب بودن همه را از آن رم می‌دهی، اما کسی که با کلام عجیب و غریب مانوس باشد و خیلی از این الفاظ را هم نگوید، می‌گوید حالا چرا این غریب صادر شده؟! در فضای علم است. ما می‌خواهیم رمز آن را پیدا کنیم. پیدا کردن رموز این غرابت‌ها و عجائب را از آن استفاده می‌کنیم. حرف آسیدعلی نجف آبادی است. رضوان‌الله‌علیه! این است که پر فایده است. اینها را عرض کردم تا عبارت صاحب حدائق را بخوانیم.

# حمل روایات عدد بر تقیه و القاء خلاف بین شیعه در کلام صاحب حدائق

صاحب حدائق ابتدا می‌گویند که روایات متعارض هستند. بعد کلام مفصلی را از مرحوم فیض در وافی می‌آورند. حدائق جلد سیزده، صفحه دویست و هفتاد و شش. مرحوم فیض شروع به رد کردن اخبار می‌کنند. خلاصه این را بگویم. به گمانم برای اینجا و سایر مواضع فقه نافع است. رویکرد فیض در روایات عدد تضعیف است. فرموده‌اند: «ان هذه الأخبار لا يجوز العمل بها من وجوه»[1]؛ پنج-شش وجه می‌آورند تا این اخبار طرح شوند. بعداً حدود دو صفحه و نیم کلمات مرحوم فیض در وافی را می‌آورند. فیض مطالب خوبی را هم دسته‌بندی کرده‌اند. علی ای حال رویکرد فیض هم تضعیف سندی بوده. هم تضعیف محتوایی. خروجی آن هم در این اخبار است.

صاحب حدائق در صفحه دویست و هفتاد و هشت، با استشهاد از مقدمه اول کتاب‌شان یک حرف جدیدی دارند. می‌گویند:

> **أقول: و الذي أقوله في هذا المقام - و يقرب عندي و ان لم يتنبه له أحد من علمائنا الأعلام - وه انه لا ريب في اختلاف رواياتالطرفين و تقابلها في البين و دلالة كل منها على ما استدل به من ذينك القولين، و ما ذكروه من تكلف جمعها على القول المشهور تكلف سحيق سخيف بعيد ظاهر القصور، و ان الأظهر من ذينك القولين وه القول المشهور لرجحان اخبارهبما ذكره المحدث المشار اليه آنفا، و يزيده اعتضادها بإجماع الفرقة الناجية سلفا و خلفا على القول بمضمونها و وه مؤذن بكون ذلك وه مذهب أهل البيت (عليهم السلام) و قول الصدوق ادر و ان سجل عليه بما ذكره. و اما اخبار القول الآخر فأظهر الوجوه فيها وه الحمل على التقية لكن لا بالمعنى المشهور بين أصحابنا. لكن لا بالمعنى المشهور بين أصحابنا (رضوان الله عليهم) لصراحتها في الرد على المخالفين و ان ما دلت عليه خلاف ما هم عليه و انما التقية المرادة هنا هي ما قدمنا ذكره في المقدمة الاولى من مقدمات الكتاب [2]**

**«أقول: و الذي أقوله في هذا المقام - و يقرب عندي و ان لم يتنبه له أحد من علمائنا الأعلام»؛** من اولین کسی هستم که این وجه را می‌گویم. بعد که یک صفحه جلورفته اند یک

پاورقی زده‌اند. از استرآبادی نقل می‌کنند. حالا عبارت ایشان را می‌خوانم. ایشان می‌گویند این روایات را چه کنیم؟ فرمایش ایشان این است که آن چه که من می‌گویم، این است:

**«وه انه لا ریب في اختلاف روایات الطرفین و تقابلها في الباین و دلالة کل منها علی ما استدل به من ذینک القولین، و ما ذکروه من تکلف جمعها علی القول المشهور تکلف سحیق سخیف بعید ظاهر القصور، و ان الأظهر من ذینک القولین وه القول المشهور»؛** می‌گویند نظر من همان رؤیت است. خب پس این روایات را چه کار کنیم؟ می‌فرمایند: « **و اما اخبار القول الآخر فأظهر الوجوه فیها وه الحمل علی التقیة».** بعد می‌گویند آنها که قائلی ندارند. حتی روایاتی که بین خودشان آمده را تاویل می‌کنند، شیعه تقیه کنند به‌خاطر روایاتی که خودشان قبول ندارند و خودشان تاویل می‌کنند؟! این چه تقیه ای است؟! روایاتی که خودشان قبول ندارند؟! می‌فرمایند: **«لکن لا بالمعنی المشهور بین أصحابنا (رضوان الله علیهم) لصراحتها في الرد علی المخالفین»؛** این رد بر مخالفین است که «کذبوا». آن وقت شمای صاحب حدائق می‌گویید تقیه کرده‌اند؟! دارم می‌گویم بی خود گفته‌اند، غلط کرده‌اند که این حرف را زده‌اند. می‌گویید تقیه است؟! خب این چه تقیه ای است؟! خیلی جالب است.

می‌گویند: **«لصراحتها في الرد علی المخالفین»؛** روایات عدد صریح در رد و ناسزا و عبارات تند علیه آنها است. آنها گفته‌اند «صوم رسول الله تسع و عشرین، اکثر من صوم ثلاثین». حضرت فرمودند «کذبوا». آقای صاحب حدائق چطور وقتی یک روایت به اهلسنت تهاجم می‌کند، آن را بر تقیه حمل می‌کنید؟! یک چیزهایی است که تصورش متهافت است. تقیه یعنی خوف و ترس، موافقت با ترس اما مفاد خود حدیث مخالفت صریح و تند است. با هم متناسب نیستند. اینجا است که می‌گویند نه، شما باید ببینی من را در تقیه دانید. بعضی از وقت ها تقیه است، و حال اینکه روایاتش صریح در خلاف اهلسنت است ولی تقیه است. خب کجا فرمودید؟

**«لکن لا بالمعنی المشهور بین أصحابنا (رضوان الله علیهم) لصراحتها في الرد علی المخالفین و ان ما دلت علیه خلاف ما هم علیه و انما التقیة المرادة هنا هي ما قدمنا ذکره في المقدمة الاولی من مقدمات الکتاب»؛** جلوترها مکرر عرض کردم؛ انصافش این است که محدث بحرانی از فقهای بزرگ هستند. این قابل نفی نیست.

ایشان در مقدمه کتابشان، چندین مقدمه بسیار نافع دارند. اگر من نکردم شما انجام بدهید. لااقل یک بار همه که شده، این مقدمات حدائق را مرور کنید و از آن یادداشت برداری کنید. مقدمه اولی چیست؟ مقدمه اولی همین است که می‌گویند اصحابنا هر چه که تا حالا تقیه گفته اند، یعنی یک فتوایی از اهلسنت بوده که ائمه علیهم‌السلام برای مراعات آن و برای تقیه در وقاق آن مطلبی را فرموده‌اند. شما هم وقتی به این رسیدید آن را طرح کنید. چون موافق با فتوای آنها است.

> **المقدمة الأولی**
>
> **غیر خفي- علی ذوي العقول من أهل الایمان و طالبي الحق من ذوي ذهان- ما بلي به هذا الدین من أولئك المردة المعاندین بعد موت سید المرسلین، و غصب الخلافة من وصیه أمیر المؤمنین، و توائب أولئك الکفرة علیه، و قصدهم بأنواع الأذی و الضرر الیه، و تزاید الأمر شدة بعد موته (صلوات الله علیه)، و ما بلغ الیه حال الأئمة (صلوات الله علیهم) من الجلوس في زاویة التقیة، و الإغضاء علی کل محنة و بلیة. و حث الشیعة علی استشعار شعار التقیة، و التدین بما علیه تلك الفرقة الغویة، حتی کورت شمس الدین**

> **النيرة، و خسفت كواكبه المقمرة، فلم يعلم من أحكام الدين على اليقين إلا القليل، لامتزاج اخباره باخبار التقية، كما قد اعترف بذلك ثقة الإسلام و علم الاعلام (محمد بن يعقوب الكليني نور الله تعالى مرقده) في جامعه الكافي، حتى انه (قدس سره) تخطأ العمل بالترجيحات المروية عند تعارض الاخبار، و التجأ إلى مجرد الرد و التسليم للأئمة الأبرار. فصاروا (صلوات الله عليهم)- محافظة على أنفسهم و شيعتهم- يخالفون بين الأحكام و ان لم يحضرهم أحد من أولئك الأنام، فتراهم يجيبون في المسألة الواحدة بأجوبة متعددة و ان لم يكن بها قائل من المخالفين، كما هو ظاهر لمن تتبع قصصهم و اخبارهم و تحدى سيرهم و آثارهم.[3]**

**«غير خفي- على ذوي العقول من أهل الايمان و طالبي الحق من ذوي الاذهان- ما بلي به هذا الدين»؛** شروع می‌کنند به بیان این‌که مسلمین و اهل‌بیت چه ابتلائات و چه سختی‌هایی داشتند. چه به اندک حرف‌هایی که می‌زدند و از آن‌ها خون می‌ریختند. این‌ها را که توضیح می‌دهند. بعد می‌گویند:

> **و حيث ان أصحابنا (رضوان الله عليهم) خصوا الحمل على التقية بوجود قائل من العامة. و هو خلاف ما أدى اليه الفهم الكليل و الفكر العليل من اخباره‌م (صلوات الله عليهم)، رأينا أن نبسط الكلام بنقل جملة من الأخبار الدالة على ذلك، لئلا يحملنا الناظر على مخالفة الأصحاب من غير دليل. و ينسبنا الى الضلال و التضليل.**
>
> **[4]**

**«و حيث ان أصحابنا (رضوان الله عليهم) خصوا الحمل على التقية بوجود قائل من العامة»؛** حتماً باید فتوا باشد.

**«و هو خلاف ما أدى اليه الفهم الكليل و الفكر العليل من اخباره‌م (صلوات الله عليهم)»؛** می‌گویند من این را قبول ندارم. بلکه جاهایی داریم که فتوا هم ندارند. اما بر تقیه حمل می‌کنیم.

**«رأينا أن نبسط الكلام بنقل جملة من الأخبار الدالة على ذلك، لئلا يحملنا الناظر على مخالفة الأصحاب من غير دليل. و ينسبنا الى الضلال و التضليل»؛** ایشان شش روایت می‌آورند که دال بر این‌که حضرت فرموده‌اند ما تقیه کردیم، به‌خاطر چه؟ نه به‌خاطر وجود قول در آن‌ها، بلکه به این انگیزه که بین شیعه اختلاف بیاندازیم تا شناخته نشوند. حاصلش این است. همه هم شنیده‌اید. ولی نکته‌ای که هست، این است: در مسأله اخبار عدد، رویکرد صاحب حدائق مطلب مهمی است. در جلد سیزدهم می‌گویند این چه حرفی است که شما این روایاتی که در این کتب هست را می‌گویید سندش ضعیف است. یعنی رویکرد محدث بودن ایشان در اینجا خودش را خوب نشان می‌دهد. شاید دو صفحه توضیح می‌دهند و می‌گویند این‌که روایات کذب می‌آمد و... آن برای زمان خود اصحاب معصومین بود. بعد شواهدی را می‌آورند و می‌گویند بزرگان اصحاب چقدر چشم‌شان را باز کرده‌اند! چقدر دقت کرده‌اند! چقدر این‌ها را دور ریخته‌اند! لذا آن چه که الآن مانده و در کتاب‌ها مانده، از این علماء بزرگی است که چشم‌شان باز بوده و به دست ما رسیده. و لذا کلاً روایاتی که

شما می‌گویید ضعیف است و کنار بگذارید، برای این روایاتی که در کتب هست و در دست ما است، نیست.

پس این نکته از صاحب حدائق در مورد روایات عدد یاتان باشد. ایشان می‌گویند کار تضعیف سندی که شیخ مفید و فیض کرده‌اند را کنار بگذارید. در روایات عدد سراغ سندش نرویم. سند مشکلی ندارد. کذب و دروغ آنها را علماء کارش را کرده‌اند، زحمتش را کشیده‌اند. تا زمان شیخ مفید آنها را کنار گذاشته‌اند. شواهدی هم می‌آورند. من چندتا از آنها را می‌خوانم. از ویس بن عبد الرحمان می‌آورند. می‌گویند ببینید ویس چطور  برخورد می‌کند.

**شاگرد**: ما اشد انکارک الحدیث؟

**استاد**: بله. خودتان نگاه کنید. من می‌خواهم مقصود را بگویم. ایشان می‌گویند کاری با سند نداشته باشید. علماء زحمت سند را کشیده‌اند. الآن سراغ در این اخبار نرویم. پس چه کنیم؟ می‌گویند سراغ حرف من بیایید. سندهایش درست و صادر هست. پس چرا چیزی خلاف آن روایات مشهوره گفته اند که خودتان هم می‌گویید فتوای من اینها نیست؟ می‌گویند برای اینکه «یلقوا الخلاف بین الشیعه»؛ برای اینکه بین شیعه اختلاف بیاندازند. همان مبنای تقیه ای که در مقدمه اولی فرمودند.

خب حالا ببینیم چطور اختلاف انداخته‌اند. شش روایت آورده‌اند و می‌گویند اینها دلالت دارد که اختلاف انداخته‌اند. حال شما این شش روایت را نگاه کنید، به گمانم دلالت هر شش روایت بر چیزی که ایشان می‌خواهند بگویند تام نیست. ایشان می‌خواهند بگویند وقتی روایات در فقه می‌آید و الآن در دست ما است، روایاتی است که می‌خواستند اختلاف بیاندازند.

---

[1] الحدائق، ج ۱۳، ص ۲۷۶

[2] همان ۲۷۸

[3] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف  جلد : ۱ صفحه : ۴

[4] همان ص۵

# اشکال اول: جریان استدلال به پالایش تقیه مداراتی در تقیه القاء خلاف

من محضر این عالم جلیل القدر چند سؤال می‌پرسم. من شاگرد شاگرد ایشان حساب نمی‌شوم ولی سؤال مباحثه طلبگی است. همین چیزی که خود شما مفصل توضیح می‌دهید، در همین حرف خود شما هم هست. یعنی جاهایی که خود ائمه علیهم‌السلام اختلاف انداخته‌اند تا کشته نشوند، اینکه ماندگار نمی‌شود، چشمان بزرگان علماء شیعه باز بود که حکم و فقه اهل البیت کدام است. اینها را در کتاب هایشان باقی می‌گذاشتند. نه جایی که مثلاً در کوفه می‌خواستند «لئلا یعرفوا و یوخذ برقابهم». همین حرف خود شما توضیح می‌دهد که حرف شما هم جاری نیست.

**شاگرد**: البته یک فرقی دارد. این روایات قطعاً صادر شده و فضا هم مغبّر است. اگر شیعه بفهمد که دیگر اختلاف پیش نمی‌آید. اختلاف پیش آمده و زراره باورش شده. بالأخره باوری ایجاد می‌شود که اختلاف شده و این باور منتقل می‌شود. بعد هم حالا ما می‌توانیم بخوبی تحقیق کنیم و الآ یکی-دو نسل بعد از آنها ممکن است واضح نباشد.

**شاگرد۲**: تقیه را دو جور کرده‌اند. نسبت به تقیه ای که واضح بوده این جواب درست است. ولی جایی که القاء خلاف بوده و به دلائلی هنوز آثارش تا مدتها موجود باشد شاید نتوانند به این راحتی بفهمند.

**شاگرد۳**: ادعای ایشان این است که علماء روایات کذب، دس و تدلیس را حذف کرده‌اند ای مثل شیخ مفید تقیه‌ایها را هم حذف کرده‌اند؟ چون معروف است که اخباری ها شتات روایات را به‌خاطر تقیه می‌دانند. آیا ایشان خصوص تقیه را می‌فرمایند که توسط علماء پالایش شده؟ یا جعل و کذب و عدم صدور را می‌فرمایند؟

**استاد**: ایشان می‌گویند اصحاب، تقیه را در موافقت فتوا می‌دانند. در اصحاب را این قرار می‌دهند که تقیه ای که موافقت با آنها بوده را علماء کنار گذاشته‌اند، نه صرف کذب را. و الآ حرفشان سر نمی‌رسد. بله، در کلماتشان هست.

> **أقول: فانظر- أيدك الله تعالى- الى ما دل عليه هذا الحديث من توقف يونس في الأحاديث و احتياطه فيها. و هذا شأن غيره ايضا كما سيظهر لك ان شاء الله تعالى، و أمرهم (عليهم السلام) بعرض ما يأتي من الأخبار من غير المؤتمن على الكتاب و السنة تحرزا من تلك الأحاديث المكذوبة[1]**

**«أقول: فانظر- أيدك الله تعالى- الى ما دل عليه هذا الحديث من توقف يونس في الأحاديث و احتياطه فيها»؛** یونس در زمان معصومین. **«و هذا شأن غيره ايضا»؛** فقط یونس نبود. غیر او هم این قدر دقت داشتند. دقت در چه چیزی داشتند؟ دقت در این داشتند که فقط دروغ نباشد؟! ای نه، دقت درجایی‌که ناچار بودند و تقیه کردند نمادند؟! این است که عرض کردم شامل استدلال خود ایشان هم می‌شود. حالا روی آن تأمل کنید. من چند سؤال ذیل فرمایش ایشان دارم. چون میدانم که مهم است. در این جهت در کل فقه کاربرد دارد.

---

[1] همان ۱۰

# اشکال دوم: تهافت دو کلام صاحب حدائق؛ پالایش اخبار کذب یا پالایش اخبار تقیه؟

نکته دیگر و جالب این است؛ عبارت شروع کلامشان را بخوانم. به ذهنم آمد شما یک چیزی نوشته اید، بعد که به چیزی برخورد کرده‌اید، برگردید و عبارت را ویرایش کنید. فرموده‌اند:

> **و لعلك بمعونة ذلك تعلم ان الترجيح بين الاخبار بالتقية- بعد العرض على الكتاب العزيز- أقوى المرجحات. فان جل الاختلاف الواقع في أخبارنا بل كله عند التأمل و التحقيق إنما نشأ من التقية و من هنا دخلت الشبهة على جمهور متأخري أصحابنا (رضوان الله عليهم)، فظنوا ان هذا الاختلاف إنما نشأ من دس أخبار الكذب في أخبارنا، فوضعوا هذا الاصطلاح ليميزوا به صحيحها عن سقيمها و غثها من سمينها، و قوى الشبهة فيما ذهبوا إليه شيئان: (أحدهما) رواية مخالف المذهب و ظاهر الفسق و المشهور بالكذب من فطحي و واقفي و زيدي و عامي و كذاب و غال و نحوهم.[1]**

**«و لعلك بمعونة ذلك تعلم ان الترجيح بين الاخبار بالتقية- بعد العرض على الكتاب العزيز- أقوى المرجحات. فان جل الاختلاف الواقع في أخبارنا بل كله عند التأمل و التحقيق إنما نشأ من التقية و من هنا دخلت الشبهة على جمهور متأخري أصحابنا (رضوان الله عليهم)، فظنوا ان هذا الاختلاف إنما نشأ من دس أخبار الكذب في أخبارنا»؛** بعد می‌گویند اینطور نیست. علماء اخبار کذب را پالایش کرده‌اند. اینجا کذب را می‌گویند. پس همه اش و جلش به‌خاطر تقیه است. حال تقیه ای که بعداً ببینید علماء کاری روی آن انجام داده‌اند یا نه؟

**شاگرد**: جواب این شبهه چه می‌شود؟ تقیه بر جهاتی است. آن چه که تقیه است روی حساب فطرت کار مثل روایات کذب کنار می‌گذاشتند.

**شاگرد۲**: شش روایت در جلد یک است؟

هامان ۸ [1]

# اشکال سوم: عدم دلالت شواهد شش گانه روائی بر تقیه القاء خلاف

**استاد**: بله. من حرف استرآبادی را بگویم، می‌بینید. بعد از اینکه ایشان روایات را می‌آورند. در صفحه هشتم، در تعلیقه شماره یک می‌فرمایند:

> **أقول: و قد وفق الله تعالى الى الوقوف على كلام للمحدث الأمين الأسترآبادي (قدس سره) يطابق ما سنح لنا في هذه المقالة، حيث قال في تعليقاته على كتاب المدارك في بحث البئر في بيان السبب في اختلاف اخبار النزح ما لفظه: و اما الروايات المختلفة المتضمنة للنزح ففي سبب اختلافها احتمالات، و ذلك لتضمن كثير من الروايات انه من أنواع التقية صدور أجوبة مختلفة عنهم (عليهم السلام) في مسألة واحدة لئلا يثبت عليهم قول واحد، و لنص كثير منها ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم (عليهم السلام) كما كانت مفوضة إليه (ص)، ليعلم المسلم لأمرهم من غيره، الى آخر كلامه خصه الله بمزيد إكرامه. و انى سابقا كان يكثر تعجبي من عدم اهتداء أحد سيما من المحدثين الى ما ذكرنا، حتى وفق الله سبحانه للوقوف على هذا الكلام، و ما ذكره (قدس سره) من خروج بعض الاختلافات عنهم (ع) من باب التفويض يدل عليه من الاخبار المذكورة هنا خبر موسى بن أشيم (منه (رحمه الله)[1]**

**«أقول: و قد وفق الله تعالى الى الوقوف على كلام للمحدث الأمين الأسترآبادي (قدس سره) يطابق ما سنح لنا في هذه المقالة»؛** گفتند این چیزی را که من می‌گویم، احدی نگفته. بعد می‌گویند خدا من را موفق کرد و دیدم که ایشان هم گفته است. بعد از اینکه کتاب نوشته شده بود، آن را در پاورقی آورده‌اند.

خب وقتی فقیه بزرگی این حرفی را می‌زنند، مثل من طلبه که عبارت تعلیقه ایشان را تا آخر خواندم، گفتم پس چه شد؟! اینکه خلاف حرف شما شد؟! ولی خب آورده‌اند. استرآبادی چه گفته؟ روایت ششم این بود:

و ما رواه في الكافي بسنده فيه عن موسى بن أشيم قال: (كنت عند ابي عبد الله (عليه السلام) فسأله رجل عن آية من كتاب الله عز و جل فأخبره بها ثم دخل عليه داخل فسأله عن تلك الآية

فأخبره بخلاف ما أخبر به الأول، فدخلني من ذلك ما شاء الله، الى أن قال: فبينما أنا كذلك إذ دخل عليه آخر فسأله عن تلك الآية فأخبره بخلاف ما أخبرني و أخبر صاحبي، فسكنت نفسي و علمت ان ذلك منه تقية. قال: ثم التفت إلي فقال: يا ابن أشيم ان الله عز و جل فوض الى سليمان بن داود فقال هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ و فوض الى نبيه فقال: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا. فما فوض الى رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقد فوضه إلينا).[2]

**«... فسكنت نفسي و علمت ان ذلك منه تقية»؛** صاحب حدائق زیر این عبارت خط کشیده‌اند.

**«قال: ثم التفت إلي»؛** چطور ما حرف امام را نگاه نکنیم؟! خودتان هم بعداً می‌گویید. **«فقال: يا ابن أشيم ان الله عز و جل فوض الى سليمان بن داود فقال هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ و فوض الى نبيه فقال: ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا. فما فوض الى رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقد فوضه إلينا»؛** من هم به این صورت جواب دادم. حال به تعلیقه استرآبادی نگاه کنید. ایشان در اخبار زخ حرف می‌زنند.

**«و اما الروايات المختلفة المتضمنة للنزح ففي سبب اختلافها احتمالات، و ذلك لتضمن كثير من الروايات انه من أنواع التقية صدور أجوبة مختلفة عنهم (عليهم السلام) في مسألة واحدة لئلا يثبت عليهم»؛** یعنی بر اهل البیت، **«قول واحد»**؛ طوری حرف می‌زدند که معروف نشود این قول امام علیه‌السلام است.

**«و لنص كثير منها»؛** این هم دومین آنها است. ایشان گفت احتمالات، نه یک احتمال. دو احتمال است که یکی از آنها قول واحد است. دومین آنها چیست؟ **«ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم (عليهم السلام) كما كانت مفوضة إليه (ص)، ليعلم المسلم لأمرهم من غيره»؛** این دو احتمال. خیلی جالب است خود صاحب حدائق به توضیحات استرآبادی چیزی را اضافه می‌کنند که به ذهن قاصر من طلبه تمام نیست.

**«الى آخر كلامه خصه الله بمزيد إكرامه. و انى سابقا كان يكثر تعجبي من عدم اهتداء أحد سيما من المحدثين الى ما ذكرنا، حتى وفق الله سبحانه للوقوف على هذا الكلام»؛ بعد دیدم یکی از محدثین حرف من را گفته است. «و ما ذكره (قدس سره) من خروج بعض الاختلافات عنهم (ع) من باب التفويض يدل عليه من الاخبار المذكورة هنا خبر موسى بن أشيم»**؛ آیا تفویض یعنی القاء خلاف؟! فوض الله الی ولیّه فقط فوض لیلقی الاختلاف بین الشیعه؟! این خلاف مبنای خود شما است. امام که نمی‌گویند من می‌خواهم اختلاف بیاندازم. یکی موردش بود. روایت ششم درست برعکس آن مفاد است. می‌گویند خدای متعال به ما تفویض کرد. سؤال ما این است که تفویض خدای متعال جزافی است؟! چون محبوب خدا بودند؟! یا چون عالم به احکام خدا بودند؟! مواردیکه سکوت رسمی خدای متعال در کتابش است را می‌دانند. به آن علم دارند. نه اینکه صرفاً یک تفویض اعتباطی و جزاف باشد. دلش می‌خواهد! «قُلُوبُنا اَوْعِيَةَ لِمَشِيَّةِ اللّٰهِ»[3]؛ آن چه که خدا می‌خواهد را ما می‌خواهیم. نه اینکه خدا به ما داده، حال هر چه خواستیم! چی می‌خواهید؟ حال ببینیم چه می‌شود! نه اینکه ببینیم چه پیش می‌آید. این جور نیست که تفویض به این صورت باشد. «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي فَفوض الىّ امر دينه»؛ اگر همینطور دلبخواهی بود که مقدمه نیاز نداشت. «ادّبنی» یعنی حال که من مودب به ادب الله هستم، «فوض امر دینه». چقدر این دلالت روشن است.

**شاگرد**: ظاهراً ایشان مقصودی از این فرمایششان داشته‌اند. برخی از آقایان مبنایی دارند که این با آن جور در می‌آید. نگاه برخی از آقایان به عبارت «باینما اخذت من باب التخییر وسعک» نگاه

کلامی است. همین روایات تفویض را می‌آورند و بعد می‌گویند اینکه حضرات به این صورت گفته اند، یعنی تشریع به دشان بوده و گفته‌اند اینها مختلف است و به همه اینها عمل کنید. شاید مقصود ایشان هم همین بوده. یعنی با هم جمع شود. یعنی درست است که ما می‌گوییم از باب اختلاف اندختن است اما چون به آنها تفویض شده، جایز است که به اینها عمل کنیم.

**استاد**: یعنی به امام خلاف شرع ثابت، تفویض شده که نظر بدهند؟

**شاگرد**: نه، خودشان مشرّع هستند.

**استاد**: خلاصه قبلاً یک حکمی داشته. الآن این واقعه قبل از این روایت شرعا حکمی داشته ای نداشته؟ حضرت دارند خلاف آن شرع سابق شرع جدیدی را می‌آورند؟! اینکه گفتم دلالت آن پنج روایت تام نیست برای همین است. اصلاً معظم آنها برای موافقت صلات است. حضرت گفتند شما سبعی الشاخص بخوان، شما نصف بخوان. خب اینکه برای کل وقت نماز است. کاری می‌کنند که وقتی شیعه نماز می‌خوانند معلوم نشود که شیعه این وقت نماز می‌خوانند. این اوامر مدیریت امتثال در جایی است که موضوعات است. اینکه تفویض به امام علیه‌السلام است برای مدیریت صلاح شیعه در خارج. نه اینکه تفویض تشریع باشد.

**شاگرد**: این تفکیک ها که نبوده. شما به مرحله‌ای ببرید که خیلی مئونه ندارد. من چیزی که مخالف سنت باشد. اموری از مدیریت امتثال هست که تفویض به ائمه است. به جهت مصالح بالاتری مثل تقیه می‌توانید تشریع کنید.

**استاد**: من آن تفویض اصلی را با بیان خودش قبول دارم. لذا مرحوم شیخ در رسائل فرمودند امام معصوم می‌توانند نسخ الکتاب کنند ای نه؟ بحث خوبی بود. اختلاف بود که امام می‌توانند کتاب را نسخ کنند ای نه؟ آن جا عرض کردم از حیث اعتقادی که شیعه در اصل مطلب دارند، چیزی نیست که امام معصوم نسخ کتاب را بگویند. چرا؟ چون نسخ ابداء امد ثبوتی حکم است که لسان اثباتی آن مطلق بوده. خب چرا امام علیه‌السلام نتواند این کار را بکند؟! تفویضی هم که برای پیامبر خدا و معصومین بوده، حتی در تشریع ثابت است، به ادله واضح. به گمانم هر کسی هم تأمل کند واضحترین دلیلش همین «ادّبنی ربی» است. مفاد آن خیلی روشن است. «ادّبنی ربی فاحسن تادیبی ففوض امر دینه». یعنی تفویض که جزافی نبوده. اول تادیب صورت گرفته و بعد تفویض شده. این تفویض هم تفویض در ولایت تشریعی است. نه ولایت شرعی. مثل می‌گویید فقیه ولایت شرعی دارد. عدول مؤمنین ولایت شرعی دارند. اما غیر از کسی که «ادّبه الله» است، ولایت تشریعی ندارد که چیزی را واجب کند ای حرام کند. حضرت به صلاة فریضه در مغرب یک رکعت اضافه کرد. در ظهر و عصر و عشاء دو رکعت اضافه کردند. امثال این هایی که فرض السنه ای فرض النبی است.

---

[1] همان ۸

[2] همان ۷

[3] الغیبة، الشیخ الطوسي  جلد : ۱ صفحه : ۲۴۷

# چند ارزشی بودن احکام، ریشه اختلاف روایات و تفکیک آن از تقیه

بنابراین ببینید حرف صاحب حدائق در اینجا چیست؟ در حدائق هم خیلی این را تکرار می‌کنند. مدام می‌گویند تقیه. عرض من این است: من می‌خواهم عرض کنم که روایت پنجم اصلاً مربوط به اختلاف افکنیای که حکم را دو جور بگویند نیست. همه آنها مبهم است. در این ششمی هم حضرت آیه را جواب دادند. حکم شرعی نبود. در دلم آمد تقیه است، یعنی تقیه است در بیان یک آیه. نگفته حکم بود یا نبود. شما می‌خواهید از این شش روایت این قاعده مهم را در بیاورید. آن چه که اساس حرف من است این است: اتفاقا این روایاتی که شما آوردهاید، دلالت دارد بر اینکه احکام شرعی به‌صورت پنج ارزشی که منظم شده، نزد معصومین در واقع خیلی بیشتر از پنج تا است. ده تا و بیست و تا و پنجاه تا است. این خیلی مهم است. شما مدام می‌آیید و می‌گویید تقیه است. چرا؟ «لیلقوا الاختلاف». خب آن اختلاف که افتاده و تمام شد و رفت. علماء شیعه این قدر نفهمیدهاند این چیزی که آن وقت نیاز بود، الآن این جور در کتاب فقه گرفتارش شوند؟! اینطور نیست. روایاتی که در آنها اختلاف آمده همان راه استبصار مرحوم شیخ درست است.

# قاعده الجمع مهما امکن و تطبیق آن در نظام چند ارزشی احکام

مرحوم شیخ در استبصار سریع نمی‌گوید تقیه است؛ همان کاری که صاحب حدائق می‌کنند. ایشان جمع می‌کنند. الجمع مهما امکن اولی من الطرح. «اولی» به‌معنای «یجب» نیست. قبلا مباحثه کردیم. اولویت در اینجا برای تخفیف بر ما است. یعنی بسیار بادر می‌شود روایاتی که از معصومین علیهم‌السلام صادر شده، تعارض واقعی داشته باشد. آنها بادر وانگشت شمار است. روایاتی که صادر شده، اگر در ذهنتان حیثیات احکام بیش از پنج ارزشی واضح شود، شما مثل استبصار شیخ به‌راحتی وجوه این روایات را می‌فهمید. پس چرا «اولی»را فرمودند؟ چرا فرمودند «اذن فتخیر»؟ چرا کلینی فرمود «لانعرف من ذلک الا القله»؟ خیلی جالب است؛ مفید و شیخ فرموده‌اند که این روایات خلاف کتاب است. خب کلینی یک بابی را برای روایات مخالف کتاب باز کرده‌اند، بعد هم در مقدمه کافی می‌گوید «لانعرف من ذلک الا القله». یعنی شما کدام روایت را پیدا می‌کنید که مخالف کتاب باشد؟! روایات عدد که مخالف کتاب نیست. شما می‌خواهید آیه را طوری معنا کنید، تا بعد هم بگویید این روایت مخالف کتاب است. ولی کسی که این روایت را قبول دارد باید ببیند با قرآن ضد است؟! او هم از آیات قرآن فهمی دارد. کسی را هم که مدافع اینها است را هم نگاه کنیم.

# لزوم تبیین وجوه نفس الامریه روایات عدد

بنابراین عرض من وجوه نفس الامریه در روایات شد. به جای اینکه بخواهند القاء خلاف کنند، میخواهند آن وجوه را بگویند. اتفاقا القاء خلاف خودش یک مسیری برای نشاندادن تفاوت حیثیات ظریفه در موضوعات است. نه القاء خلاف یعنی کشاندن یک گروه بیچاره به خلاف شرع. ببینید چطور معنا میکنیم؟ من میخواهم بین شما اختلاف بیافتد و جان شما مصون باشد، حال خلاف شرع انجام بده! نه، اتفاقا من میخواهم خلافی بیاندازم که غیر از اینکه جانتان محفوظ باشد، بعد هم ببینید هر دوی آنها دو وجه داشت. حیثیاتی داشت که این از این حیث بود، دیگری از آن حیث بود.

**شاگرد**: در آخر روایت «هذا عطائنا» دارد.

**استاد**: بله، «هذا عطائنا فامنن او امسک» یعنی میخواهیم اختلاف بیاندازیم؟! اصلاً اینطور نیست.

**شاگرد:...**

**استاد**: اصلاً احتمال تقیه در ذهن شیخ الطائفه نیامده، رفتند و جمع کردند. وقتی این جور تغلیب تقیه در کار آمده، چیزهایی که اصلاً در ذهن شیخ الطائفه احتمال تقیه نبوده، از قرن دهم میگفتند تقیه است. چطور ده قرن شیعه نفهمیده این تقیه است، حال یک دفعه در قرن دهم تقیه شد؟!

**والحمد لله رب العالمین**